

اهمیت فضاهای شهری جنسیتی برای عرصه‌ی عمومی^۱

دافنه اسپین
هیلدا طهرانی، آتنا کامل

به‌عنوان استاد برنامه‌ریزی شهری با پیشینه‌ی جامعه‌شناسی، تحقیقات اولیه‌ام بر رابطه‌ی بین نابرابری اجتماعی و محیط مصنوع/ساخته‌شده متمرکز بود. در تحقیق قبلی‌ام این نظریه را به بوته‌ی آزمون گذاشتم که تفکیک جنسیتی اجباری در خانه، مدرسه و محل کار، زنان را در جایگاه فروتری نسبت به مردان قرار می‌دهد (Spain 1992). این فرضیه به‌واسطه داده‌های میان‌فرهنگی در جوامع غیرصنعتی و داده‌های تاریخی در ایالات متحده تأیید شد. در میان فرهنگ‌های مختلف، زنان پایین‌ترین شأن و منزلت را در جوامع غیرصنعتی دارند. جایگاه آن‌ها به بخش‌های مشخصی از خانه محدود و در مراکز آموزشی از مردان جدا می‌شوند. هم‌چنین در این جوامع زنان از موقعیت‌های کاری متفاوتی نسبت به مردان برخوردارند. بررسی‌های تاریخی در ایالات متحده نشان می‌دهد، با کاهش تمایز میان مردان و زنان در امور داخلی خانه، مختلط‌شدن مدارس و مکان‌های کاری، منزلت زنان افزایش پیدا کرده است. از لحاظ تاریخی و در میان فرهنگ‌های مختلف، هر چه در یک مکان جدایی فضایی مرسوم بین زن و مرد بیشتر باشد، جایگاه زنان در عرصه‌ی عمومی پایین‌تر است.

تحقیق درباره‌ی اماکن مختلف در کارهای بعدی‌ام هم‌چنان ادامه پیدا کرد. اما این بار با سه تفاوت: اول توجه به عامل تفکیک جنسیتی اجباری در مقابل تفکیک جنسیتی اختیاری. در اواخر قرن نوزدهم، هزاران نفر از زنان آمریکایی به انجمن‌های داوطلبانه‌ای هم‌چون «انجمن زنان جوان مسیحی»^۲ و انجمن سکونت‌گاه‌های کالج^۳ پیوستند. این سازمان‌ها به داوطلبان فرصت کسب تجربه در مدیریت املاک و مستغلات، امور مالی و مهارت‌های رهبری سیاسی داد، آن هم زمانی که بسیاری از زنان از حق رأی محروم بودند (Spain 2001).

دوم، مکان‌هایی را بررسی کردم که خانه، مدرسه و محل کار نبودند بلکه مکان‌هایی ترکیبی بودند که همه یا برخی از کارکردهای این فضاها را در خود داشتند. برای مثال، خانه‌های اسکان^۴ در قرن نوزدهم برای شمار اندکی از ساکنان، محل اسکان و محل اشتغال و برای صدها هزار نفر از کودکان محله، مهدکودک بود. ساختمان چندمنظوره‌ی انجمن زنان جوان مسیحی از یک طرف آموزشگاه تاپ برای زنان جوان بود و از سوی دیگر پانسیون آن‌ها. ویژگی این ساختارها این است که در آستانه‌ی فضای خصوصی و عمومی قرار گرفتند. مکان‌های این‌چنین برای تازه‌واردانی که خانه‌های روستایی‌شان را برای زندگی در شهر ترک کردند، ضرورت داشت.

سوم، برای درک سهم هر یک از این مکان‌ها در صنعتی‌کردن شهرهای ایالات متحده، آن‌ها را در بافت شهری خودشان مورد بررسی قرار دادم. مکان‌هایی هم‌چون خوابگاه برای زنان شاغل، خانه‌های امداد و نجات برای مادران مجرد، مهدکودک‌ها، کتابخانه‌ها و ایستگاه‌های پرستاری برای کودکان محله به «مکان رستگاری» تبدیل شدند که بهشت امنی را در اختیار تازه‌واردان به شهر قرار می‌داد. هم‌زمان این مکان‌ها مانع هرج‌ومرج‌های جمعیتی در شهر می‌شدند. از آن‌جا که تعداد زیاد این مکان‌های رستگاری نیازهای زنان و کودکان را برطرف کرد، انجمن زنان جوان مسیحی و خانه‌های اسکان، فضاهایی جنسیتی به چشم‌انداز شهری اضافه کردند.

در مجموع تحقیق من نشان می‌دهد تفکیک جنسیتی اجباری در مکان‌های منفرد، دسترسی زنان به عرصه‌ی عمومی را کاهش می‌دهد، در حالی که تفکیک داوطلبانه موجب افزایش دسترسی زنان می‌شود. هدف این مقاله کشف شرایطی است که زنان

^۱. این مقاله برگردانی است از متنی با مشخصات زیر:

Spain, Daphne (2008): "The Importance of Urban Gendered Spaces For The Public Realm", in *Urbanism and Gender, A Necessary Vision For All*, Diputació de Barcelona, pp. 31-39.

^۲ - YWCA

^۳ - College Settlements Association

^۴ - settlement houses

موفق به خلق فضاهای شهری جنسیتی برای خودشان می‌شوند. در ادامه به بررسی سه جامعه‌ای می‌پردازم که زنان فضاهای حقیقی و نمادینی برای خود در شهر بدست آوردند. این سه جامعه عبارتند از منطقه بگینج^۱ در قرون وسطی، خانه‌های اسکان در اواخر قرن نوزدهم و مراکز مادران^۲ در جوامع پسا‌سوسیالیستی معاصر. گرچه این سه جامعه به لحاظ زمانی و مکانی تفاوت‌های بسیاری دارند، اما هر سه با هویت بخشی مستقل به زنان در خارج از محیط خانه که گاهی چالش‌برانگیز هم بوده، در خدمت کارکردهای ضروری و ارتقاء مشارکت در عرصه عمومی بوده‌اند. هم‌چنین فضاهای شهری جنسیتی، مکان‌های امنی خلق می‌کنند که در آن‌ها زنان می‌توانند به استقلال اقتصادی برسند. این نهادهای جدید زمانی ظهور می‌کنند که آنومی یا بی‌هنجاری وجود داشته باشد.

بر اساس نظریه‌ی امیل دورکیم، جامعه‌شناس فرانسوی، آنومی به فقدان هنجار یا بی‌هنجاری اجتماعی اطلاق می‌شود. وضعیتی که جامعه از قواعد مرسوم و مقرراتی که بر زندگی روزمره حاکم بوده است، خارج می‌شود. آنومی، نتیجه‌ی فروپاشی همبستگی اجتماعی است و باعث احساس سردرگمی و ناامنی‌ای می‌شود که تلاش برای بازگرداندن نظم اجتماعی را در پی دارد (Giddens 1972; Martindale 1960). شهرهای قرون وسطی، شهرهای در حال صنعتی‌شدن^۳ و شهرهای معاصر در اروپای شرقی دارای نشانه‌های وضعیت آنومیک در بستر زمانه‌ی خودشان هستند. شرایط بد بهداشتی در شهرهای قرون وسطی، نرخ مرگ‌ومیر را به حدی بالا برده بود که جایگزینی جمعیت تنها با مهاجرت‌های پیوسته امکان‌پذیر بود. این اصطلاح آلمانی که «هوای شهر انسان را رها می‌کند» به خوبی جایگاه جدیدی را که مهاجران با ورود به داخل دیوارهای شهر کسب می‌کردند، نشان می‌دهد. در آن زمان تضادهایی که میان قدرت فئودالی و کلیسا وجود داشت، موجب اتخاذ سیاست‌های ناپایدار می‌شد (Weber 1958).

شهرهای در حال صنعتی‌شدن در آمریکای قرن نوزدهم نیز مهاجرپذیر بودند. هر ساله هزاران مهاجر از اروپا وارد این شهرها می‌شدند. از آن‌جا که وابستگی اقتصاد آمریکا به کشاورزی در حال کاهش بود، شمار بسیاری از آمریکاییان، مزارع را برای رفتن به شهر ترک می‌کردند. نابرابری عظیم درآمدی و درگیری میان مدیران و نیروی کار، ترکیب شهری بی‌ثباتی ایجاد کرده بود. این شهرها مملو از غریبه‌هایی با ترکیب‌های متنوع قومیتی، نژادی، دینی و فرهنگی بودند. در نتیجه، حس تعلقی که مردم در مناطق همگن روستایی تجربه می‌کردند، تضعیف شد.

در شهرهای معاصر اروپای شرقی، تجربه‌ی انتقال از یک اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده‌ی سوسیالیستی به اقتصاد بازار آزاد بسیار مشهود است. در جریان این انتقال، تمایزهای پیچیده‌ی طبقاتی به وجود آمدند که اساس‌شان بر پایه‌ی مالکیت و وضعیت اشتغال است. زنان بیشترین فشار را در جریان این اصلاحات رادیکال متحمل شدند. آن‌ها درآمد کمتر، مالکیت کمتر و مناصب سیاسی کمتری در مقایسه با مردان بدست آوردند (Lazreg 2000). پیامدهای این گذار اقتصادی و سیاسی کل این جوامع را تحت تأثیر قرار داد و منجر به یک وضعیت عدم قطعیت شد.

شرایط مختلفی می‌تواند منجر به ظهور بی‌هنجاری اجتماعی شود، در ادامه به سه پیش‌شرط آن اشاره می‌کنم. نخستین عامل، عدم تعادل در دینامیک جمعیت است. یعنی هنگامی که تعادل میان نرخ تولد، مرگ‌ومیر و مهاجرت از میان می‌رود. یک جامعه زمانی می‌تواند رشد پیدا کند که مثلاً در یک اقتصاد کشاورزی، میزان بالای مرگ‌ومیر توسط میزان بالای باروری جبران شود و یا هم‌چون بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته میزان پایین زادوولد بواسطه‌ی مهاجرپذیری، جبران شود. اغلب اوقات اختلال در تعادل جمعیتی، شتاب‌دهنده‌ی تغییر اجتماعی و سیاسی است. افزایش نرخ زادوولد در ایالات متحده پس از جنگ

^۱ - بگینج منطقه‌ای در آمستردام است که از جمله قدیمی‌ترین ساختمان‌ها و خانه‌های تاریخی آمستردام را در خود جای داده است. این منطقه در قرن ۱۴ میلادی، برای منزل دادن بگینا (Beguine) ها که گروهی از زنان مومن بودند ساخته شد.

^۲ Mother Center

^۳ - the industrialising city

^۴ - "city air makes one free"

جهانی دوم، مدارس دولتی را مجبور به ارائه‌ی خدمات در دو شیفت کرد، ناآرامی‌های مدنی در دهه‌ی ۱۹۶۰ را تسهیل کرد و در حال حاضر بر مباحثات ملی درباره‌ی مزایای تأمین اجتماعی تأثیرگذار است. انفجار موالید^۱ نوعی انحراف از روند تدریجی کاهش موالید محسوب می‌شد که مشخصه‌ی کشورهای صنعتی بود. بخش زیادی از جامعه‌ی امروز آمریکا، از مدارس ابتدایی رها شده گرفته تا رشد انجمن‌های بازنشستگی، بدون چنین رشد ناگهانی‌ای در زادوولد شکل دیگری به خود می‌گرفت.

دومین عامل، گذارهای سیاسی است که منجر به بی‌ثباتی و ایجاد مسیرهای باز برای تغییر اجتماعی می‌شود. جنبش اصلاحات پیشرو در آمریکا منجر به ظهور حزب پیشروی تئودور روزولت در سال ۱۹۱۲ شد. حزب سومی که مدافع اعمال نظارت مردم بر دولت، انتخابات مقدماتی^۲، فراندم و حق رأی زنان بود. جین آدامز، مؤسس نخستین خانه‌های اسکان مهاجران در زمانی که روزولت برای انتخابات ریاست جمهوری نامزد شده بود، به ایراد سخنانی عمومی پرداخت. حزب پیشرو اگرچه به سرعت به حاشیه رفت، اما اجماعی را جهت اعطاء حق رأی به زنان برای دهه‌ی آینده فراهم کرد. در تاریخ معاصر نیز فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی منجر به بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی قابل توجهی در بسیاری از کشورهای اروپای شرقی شد.

سومین عامل، عدم اطمینان از ارائه‌ی خدمات عمومی است که اشکال تاریخی و فرهنگی متفاوتی به خود می‌گیرد. در شهرهای قرون وسطی از یک طرف صنعت نساجی نیازمند نیروی کار زنان بود و از طرف دیگر افراد بیمار و سالمند به مراقبت زنان احتیاج داشتند. بگینچ‌ها هر دوی این خدمات را ارائه می‌دادند. در شهرهای در حال صنعتی‌شدن در قرن ۱۹، پیش از آن‌که شهرداری به تأمین نیازهای بهداشتی و آموزشی مهاجران و فقرا بپردازد، خانه‌های اسکان این خدمات را به آن‌ها ارائه می‌دادند. زنان در شهرهای پساسوسیالیستی نیازمند اشتغال و خدمات حمایتی‌ای بودند که پیش‌تر توسط دولت ارائه می‌شد، این خدمات را مراکز مادران ارائه می‌دادند.

بنابراین شرایط آنومیک زمانی ایجاد می‌شود که ترکیبی از این سه عامل وجود داشته باشد: تغییرات جمعیتی رخ دهد، جامعه گذارهای سیاسی و اقتصادی را تجربه کند و شهروندان از ارائه‌ی خدمات عمومی مطمئن نباشند. این شرایط فرصتی را برای ظهور نهادهای جدید مثل فضاهای جنسیتی ایجاد می‌کنند.

زنان و عرصه‌ی عمومی

عرصه‌ی عمومی هم شامل ساختار سیاسی و هم فضای فیزیکی می‌شود. فعالان عرصه‌ی عمومی می‌توانند به نمایندگی از کل جامعه سخن بگویند، عمل کنند و گاهی منافع شخصی‌شان را در اولویت قرار دهند. تنها در عرصه‌ی عمومی کاربرد مشروع زور یا تأثیرگذاری بر اقتصاد امکان‌پذیر است. هم‌چنین سیستم‌های نابرابری که تقریباً در همه جای دنیا جایگاه مردان را بر زنان برتری می‌دهد، در عرصه‌ی عمومی ایجاد می‌شود. زنان به ندرت عرصه‌ی عمومی را اشغال می‌کنند و در تصمیماتی که کل جامعه را متأثر می‌کند دخیل‌اند و نیز کمتر کنترل استفاده از زور را دارند یا بر سیاست‌های اقتصادی تأثیرگذارند (Rosaldo 1980; Ryan 1990). به میزانی که عرصه‌ی عمومی پویا برای جامعه مدنی اهمیت دارد، فضاهای جنسیتی که هدایت‌گر زنان به عرصه‌ی عمومی هستند نیز سهم مهمی در یک شهر برابری طلب دارند.

لین لوفلند^۳ (۱۹۹۸) جامعه‌شناس آمریکایی، میان سه دسته فضای شهری تمایز می‌گذارد: ۱- عرصه‌ی خصوصی خانه و خانواده ۲- قلمروی محدود محلی و ۳- عرصه‌ی عمومی شهر که با غریبه‌ها مواجه می‌شویم. زنان به‌طور سنتی متعلق به عرصه‌ی خصوصی قلمداد می‌شدند. هنگامی که آن‌ها جرأت کرده و در شهر حضور پیدا کردند، نه به عنوان مادر و همسر که به عنوان

^۱ - baby boom

^۲ - انتخاباتی که در آن رأی‌دهندگان نامزد یا نامزدهای یک حزب را برای شرکت در انتخابات عمومی پیش رو برمی‌گزینند

^۳ - Lyn Lofland

غریبه‌هایی در زندگی مدنی شناخته می‌شدند. با این حال این زنان در عرصه‌ی عمومی در مقایسه با همتایان‌شان در عرصه‌ی خصوصی، فرصت‌های بیشتری برای دستیابی به استقلال اقتصادی و تأثیرگذاری سیاسی داشتند.

فضاهای شهری جنسیتی‌هنگامی می‌توانند برای عرصه‌ی عمومی مفید باشند که نقش زنان در خارج از خانه را روشن کنند. بگینچ‌ها زنان مذهبی‌ای را که معلم، پرستار و کارگر صنعت نساجی بودند، سکنی می‌دادند. این زنان برخلاف راهبه‌های منزوی برای کار به شهر می‌رفتند. از آن‌جا که نامی برای این دسته از زنان که هم در عرصه‌ی خصوصی و هم در عرصه‌ی عمومی فعالیت می‌کردند، وجود نداشت به آن‌ها بگینا^۱ گفته می‌شد. اصطلاحی تحقیق‌آمیز که در نهایت دلالت‌های منفی‌اش از بین رفت و وارد ادبیات مرسوم شد. در نتیجه بگیناها دارای هویت بودند. آن‌ها ممکن بود مجرد باشند یا قبلاً ازدواج کرده باشند یا در نقش خواهر، مادر و دختر باشند اما به عنوان بگینا، جایگاه مناسبی را در عرصه‌ی عمومی اشغال کرده بودند.

زنان همواره در فضای عمومی شهرها به واسطه‌ی خرید و فروش اجناس در بازار، استفاده از خیابان و پیاده‌روها برای رسیدن به محل کار و شرکت در جشن‌های مذهبی و اجتماعی، حاضر بوده‌اند (Ryan 1990). از قرن ۱۳ تا قرن ۱۵ در کشورهای سفلی جنوبی^۲، زنان کسب‌وکارهایی به عنوان مهمان‌خانه‌دار، تاجر پارچه و ماهی‌فروش داشتند. اگرچه آن‌ها بخشی جدایی‌ناپذیر از اقتصاد شهر بودند، اما حضور این زنان بی‌نظمی فضایی به همراه داشت. در سال ۱۳۶۰ قاضی شهر بروکسل، مراسم گرامی‌داشت سالانه‌ی زنان بازاری را به دلیل آن‌که در سال‌های گذشته موجب خشونت علیه مردان شده بود، ممنوع کرد. از جمله سازوکارهای غیررسمی کنترل اجتماعی در رابطه با زنان این بود که در عرصه‌ی عمومی آن‌ها را متهم به پوشیدن لباس‌های متظاهرانه و یا غیبت‌کردن بیش از حد می‌کردند (Simons 2001, p.11).

اگرچه زنان در فضای عمومی شهرهای قرون وسطی حضور داشتند، اما در عرصه‌های عمومی‌ای که درباره‌ی منافع جمعی جامعه بحث می‌شد، غایب بودند. حضور مؤثر عمومی مستلزم حضور سیاسی بود. اما زنان نمی‌توانستند مناصب رسمی در شهر داشته باشند. حذف آن‌ها از مناصب عمومی و در نتیجه حذف‌شان از تأثیرگذاری سیاسی باعث شد تا مقامات شهری، مشارکت زنان در معاملات تجاری را محدود کنند و آن‌ها را به خانه بفرستند (Simons 2001, p. 12).

زنان تا پیش از گرفتن حق رأی در شهرهای قرن نوزدهم در ایالات متحده شرایط مشابهی داشتند. آن‌ها در اماکن عمومی حاضر می‌شدند اما این حضور نباید به تنهایی صورت می‌گرفت چه در این صورت مورد انتقاد قرار می‌گرفتند. زنان تنها در بهترین حالت قربانیان بالقوه‌ی مردان بی‌پروا قلمداد می‌شدند و در بدترین حالت به رعایت‌نکردن اخلاقیات و بی‌بند و باری متهم می‌شدند. شرکت زنان در تظاهرات‌های سیاسی مثل حق رأی و مخالفت با مصرف الکل، در گفتمان رسمی به آن‌ها صدایی جمعی داد که به صورت فردی فاقد آن بودند. اشغال فضای فیزیکی گام اول به سوی ورود به فضاهای نمادین برای تأثیرگذاری سیاسی بود (Flanagan 2002). زنان آمریکایی اگرچه در نهایت موفق به گرفتن حق رأی و مناصب سیاسی شدند اما اکثریت مقامات منتخب هم‌چنان مردان هستند. در سال ۲۰۰۵ تنها ۱۵ درصد از اعضای کنگره و ۲۲ درصد از نمایندگان ایالتی زن بودند (مرکز زنان آمریکایی و سیاست ۲۰۰۵).

زنان در کشورهای پساسوسیالیستی با ترکیب متفاوتی از مسائل مواجه‌اند. تا پیش از اصلاحات سیاسی، زنان میزان بالاتری از نیروی کار و نمایندگی سیاسی را در مقایسه با زنان در کشورهای غربی داشتند. خدماتی مثل مرخصی زایمان با حقوق، مراقبت‌های روزانه و خدمات مربوط به خانواده این امکان را برای زنان در این کشورها مهیا می‌کرد تا هر چه بیشتر وارد عرصه‌ی عمومی شوند. با این حال، نتیجه‌ی چنین سیاست‌هایی نه یک ادغام جنسیتی اختیاری که بیشتر دستوری و از بالا بود. پس از اصلاحات سیاسی، زنان حق انتخاب بیشتری یافتند و تلاش کردند جامعه مدنی‌ای ایجاد کنند که در آن منافع زنان و کودکان در جریان گذار به اقتصاد آزاد حفظ شود (Jaeckel 2001).

^۱ - beguines

^۲ Low Countries: سفلی عنوان منتسب به کشورهای یک منطقه ساحلی در غرب اروپا و به ویژه تشکیل‌شده از کشورهای هلند و بلژیک است که در ارتفاع پایین‌تر از دلتای رود راین، رود شلده و رود موز قرار گرفته که پایین‌تر از سطح دریاست.

فرم فضاهای شهری جنسیتی بستگی به شرایط تاریخی و فرهنگی هر جامعه دارد. در ادامه جهت نشان دادن اهمیت این فضاها برای عرصه‌ی عمومی، سه فضای جنسیتی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

منطقه بگینج قرون وسطی

در قرون وسطی هزاران نفر از زنان مجرد به لحاظ اعتقادی جایگاهی میان مذهبی و سکولار داشتند. یک قاضی دادگاه شهر در سال ۱۲۷۴ گفت «زنانی در میان ما هستند که نمی‌دانیم آن‌ها را چطور نام‌گذاری کنیم، زنان عادی یا راهبه. چرا که آن‌ها نه در این دنیا زندگی می‌کنند و نه در دنیایی خارج از آن» (Neel 1989, P 323). جایگاه حاشیه‌ای بگیناها به آن‌ها استقلال داده بود که در فرهنگ قرون وسطی بی‌نظیر بود. بگیناها اگرچه سبکی زاهدانه و مذهبی داشتند ولی به اینکه کردار و قواعد دینی بایستی تحت نظارت روحانیان باشد، باور نداشتند. تأکید آن‌ها به خواندن و تفسیرکردن کتاب مقدس، گام مهمی به سوی اصلاحات مذهبی بود.

بگینا عنوانی تمسخرآمیز برای چنین زنان مذهبی‌ای بود که از بسیاری از محدودیت‌های اعمال‌شده بر راهبه‌های منزوی در امان بودند. بگیناها از اواسط قرن ۱۳ آغاز به کسب دارایی و هویت مستقل به عنوان اعضای یک بگینج کردند. بگینج به‌طور معمول در اطراف دیوارهای شهر قرار داشت. برخی آن را فقط شامل یک ساختمان می‌دانند ولی بسیاری دیگر بگینج را شامل چندین ساختمان که در اطراف یک محوطه سامان یافته‌اند، تعریف می‌کنند. اگرچه ممکن بود بگینج بواسطه‌ی دیوارها یا خندق محصور باشد اما از آن‌جا که خدمات مختلفی در آن‌جا ارائه می‌شد، درهای آن به روی همگان باز بوده است. از جمله این خدمات، آموزش برای دختران جوان و فعالیت‌های خیریه برای فقرا، سالمندان و بیماران بود. درمانگاه‌ها جزء اولین ضمایم به محوطه‌ی بگینج بودند. در خارج از بگینج، بگیناها نیروی کار شهری، به‌ویژه در صنعت نساجی، محسوب می‌شدند. بگینج-ها پدیده‌ای مردمی و فاقد مرکز هماهنگی یا مؤسس شخصی بودند. تعداد آن‌ها در سال ۱۵۶۶ نزدیک به ۳۰۰ عدد شمارش شد. بسیاری از آن‌ها به‌واسطه‌ی شبکه‌های از جاده‌های رومی و قرون وسطی‌ای به یکدیگر متصل بودند (McDonnell 1969; Simons 2001).

یک توضیح درباره‌ی ظهور بگینج‌ها در قرن ۱۳ این است که آن‌ها به مثابه یک «ساختار تعلیق» برای زنان مجرد عمل می‌کردند. بسیاری از مردان در جنگ‌های صلیبی یا صومعه‌ها بودند و توازن جنسی بر هم خورده و جمعیت زنان بیشتر شده بود. توضیح جمعیت‌شناختی دیگر این است که زنان بیش از مردان در جستجوی کار از مزارع به شهرها مهاجرت کردند. یعنی توازن در نسبت جنسی شهر از بین رفت و این به دلیل مرگ‌ومیر بالاتر مردان یا زندگی آن‌ها در صومعه‌ها نبود. به اعتقاد سایر نظریه‌پردازان بسیاری از زنان، زندگی جمعی در بگینج را به قبول مسئولیت‌های خانگی در ازدواج ترجیح می‌دادند (McDonnell 1969; Simons 2001). ظهور بگینج هر دلیلی که داشته باشد، راه‌حلی بدیع برای معضل جمعیتی بوده است.

بگینج به زنان مجرد هویت، پتانسیلی برای استقلال اقتصادی و حس امنیت می‌داد. بگینج‌ها برای عرصه‌ی عمومی بسیار مهم بودند چرا که خدمات آن‌ها مورد نیاز فقرا، سالمندان بیمار و هم‌چنین دختران جوانی بود که می‌خواستند خواندن و نوشتن بیاموزند. بگینج‌ها بدون شک سهم مهمی در افزایش نرخ باسوادی زنان در کشورهای سفلی جنوبی در آن دوران داشتند (Simons 2001, p. 6). بگینج هم‌چنین در ارائه‌ی برنامه برای چهره‌های مطرح در اصلاحات دینی مؤثر بود. مری اوینز^۱ گروهی از مردان را سازماندهی کرد که بعدها توانستند حمایت کلیسا در رابطه با جنبش زنان سکولار را جلب کنند و هم‌چنین مردان مرید کریستین استملن^۲ به دفاع از آزادی‌های مذهبی بیشتر برای زنان پرداختند (Boulding 1976, pp.449-453).

¹ - Mary of Oignes

² - Christine Stemmeln

خانه‌های اسکان قرن نوزدهم

اگر بگینج راه‌حلی برای افزایش نسبت زنان به مردان بود، خانه‌های اسکان پاسخی بود به مازاد معلمان. خانه‌های اسکان از انگلیس و با تلاش زیاد مردان آغاز شد ولی در آمریکا تبدیل به قلمروی زنان مجرد و فارغ‌التحصیلان کالج شد. ثبت‌نام در کالج چه برای زنان و چه برای مردان در قرن نوزدهم در آمریکا امری رایج نبود. کمتر از یک درصد از زنان جوان در سال ۱۸۷۰ در کالج ثبت‌نام کرده بودند. سهم زنان در هر دهه به‌طور پیوسته افزایش می‌یافت به طوری که در ۱۹۱۰، ۴ درصد از زنان جوان و در ۱۹۲۰، ۸ درصد از آن‌ها در کالج ثبت‌نام کرده بودند (Solomon 1985, p. 64). بازار کار اصلی این زنان تحصیل‌کرده، معلمی بود.

زنان با مدرک کالج در اواخر قرن ۱۹ با اشباع شغل معلمی در یک جامعه‌ی دستخوش تغییرات مهم اقتصادی و اجتماعی مواجه شدند. در این زمان زنانی که انگیزه‌های مذهبی یا سیاسی داشتند با اسکان در محله‌های مهاجران و به‌اشتراک‌گذاشتن دانش-شان، برای خود جایگاهی کسب کردند. هر ساله هزاران مهاجر وارد شهرها می‌شدند و خانه‌های اسکان آن‌ها را جذب می‌کرد. جنبش خانه‌های اسکان^۱ به زنان طبقه‌ی متوسط امکان ورود به عرصه‌ی عمومی را می‌داد. آن‌ها هویت حرفه‌ای جدیدی کسب کردند و در عین حال خدمات مهمی نیز ارائه می‌دادند. در اوایل عصر ترقی‌خواهی^۲، پیش از آن‌که دولت مسئولیت امور را به عهده بگیرد، بیش از ۴۰۰ خانه اسکان در آمریکا به تأمین کتابخانه، زمین بازی، حمام عمومی و آموزش بزرگسالان برای مهاجران می‌پرداخت (Woods and Kennedy 1911). هم‌چنان که بگینج بدون مهاجرت‌های گسترده از روستا به شهر به وجود نمی‌آمد، خانه‌های اسکان نیز بدون مهاجرت‌های بین‌المللی قابل توجه، پدید نمی‌آمدند.

خانه‌های اسکان مرز میان فضای عمومی و خصوصی را از صراحت انداخت. آن‌ها از یک طرف فضایی خصوصی برای زنان (و مردانی) که آن‌جا ساکن بودند، محسوب می‌شدند و از طرف دیگر مهمان‌خانه‌هایی محلی برای مهاجرانی بود که به ساختمان-های استیجاری شلوغ روی می‌آوردند. از همه مهم‌تر، خانه‌های اسکان، محلی بودند که در خصوص مسائل عمومی روز بحث می‌شد. موضوعاتی هم‌چون آموزش برای مهاجران، حق رأی زنان و بهداشت عمومی از جمله مسائل محوری در دستور جلسه‌ی خانه‌های اسکان محسوب می‌شدند. خانه‌های اسکان برنامه‌هایی ترتیب دادند تا زنان در گفتمان عمومی درگیر شوند. هنگامی که پیشگامان جنبش اسکان، مری کینگزبری سیمکوپیچ، لیلیان والد و ویدا اسکادر، رهبران اصلاحات مسکن شناخته شدند، جین آدامز مؤسس «هال هاوس» شیکاگو به نمایندگی از زنان و کودکان موفق به اعمال نفوذ بر قوانین حمایتی در سطوح محلی، ایالتی و ملی شد.

ساکنان خانه‌های اسکان برای کودکان و بزرگسالان مهاجر، کلاس برگزار می‌کردند، صنایع دستی را ترویج می‌دادند و به فقرا خدمات پرستاری ارائه می‌کردند. پیش از آن‌که زنان آمریکایی موفق به گرفتن حق رأی شوند، از جنبش اسکان خانه برای تأثیرگذاری بر قوانین کار کودکان، بهبود کیفیت زیست‌محیطی شهرها و تشویق مهاجران به شرکت در فرایندهای دموکراتیک استفاده می‌کردند. «هیرم هاوس»^۳ واقع در کلیولند (اوهایو) آموزش مدنی کودکان را به‌طور جدی دنبال می‌کرد. در سال ۱۹۰۶ هیرم هاوس کمپینی تابستانی به نام «پیشرفت شهر»^۴ برگزار کرد که در آن مدل کوچکی از شهرداری اجرا شد. در این مدل، شهروندان جوان در انتخابات نامزد می‌شدند، قوانینی تصویب می‌کردند، پول چاپ می‌کردند و خبرنامه منتشر می‌کردند. بدین ترتیب، کودکان به‌طور مستقیم دموکراسی مشارکتی را تجربه می‌کردند (Spain 2003).

¹ - settlement house movement

^۲ - Progressive Era: عصر ترقی‌خواهی دوره‌ای از عدم قطعیت، کنشگری اجتماعی و اصلاح سیاسی در آمریکا بود که از ۱۸۹۰ تا ۱۹۲۰ به طول انجامید.

³ - Hiram House

⁴ - Progress City

مراکز مادران معاصر

مراکز مادران نمونه امروزی فضاهای شهری جنسیتی در جوامع پساسوسیالیستی است. ایده‌ی این مراکز در دهه‌ی ۱۹۸۰ در آلمان شکل گرفت و به سرعت در جمهوری چک به کار گرفته شد. مراکز مادران ابتکار عملی مردمی است که در ابتدا فضایی جمعی برای مادران و فرزندان‌شان در خارج از محیط خانه فراهم می‌کرد. پس از پشت سرگذشتن تجربه‌ی پرورش فرزند به صورت اشتراکی در دوران کمونیسم، بسیاری از والدین خواستار تأثیرگذاری بیشتر در روند رشد فرزندان شدند. مراکز مادران اولویت را به منافع زنان و کودکان می‌دهد تا خانواده را تقویت و در نتیجه جامعه مدنی را قوت بخشد (Jaeckel 2001).

مراکز مادران به زنان کمک می‌کند تا مشارکت بیشتری در جامعه داشته باشند. بدین ترتیب که از یک طرف آن‌ها را به مشارکت در حکمرانی محلی و ملی تشویق می‌کند و از طرف دیگر خدمات مراقبتی برای کودکان ارائه می‌دهد. این مراکز به «مدارس روزانه‌ی دموکراسی» تبدیل شدند که در آن آموزش همسالان، ارتقاء شغلی، مهارت‌های رهبری و اجتماع‌سازی^۱ ترویج می‌شد. شرکت‌کنندگان پس از ۴۰ سال حکومت کمونیستی و ممنوعیت اجتماعات آزاد، فرآیندهای دموکراتیک را بار دیگر یاد می‌گرفتند. مراکز مادران در جمهوری چک حضور فعالی در جامعه داشتند. آن‌ها با برگزاری فستیوال‌های سنتی از همه‌ی اهالی محله برای شرکت دعوت می‌کردند و هم‌چنین اعضا درباره‌ی مراقبت از کودکان و سیاست‌های زیست‌محیطی در تلویزیون و رادیو بحث می‌کردند.

در حال حاضر آلمان ۴۰۰ مرکز مادر دارد که اکثر آن‌ها در مناطق شهری واقع شده‌اند. نخستین مرکز مادر در جمهوری چک در سال ۱۹۹۲ در شهر پراگ تأسیس شد و ۱۵۰ مرکز دیگر در حال حاضر مشغول به فعالیت هستند. اگرچه بسیاری از این مراکز از اتاق‌های استیجاری آغاز کردند، وقتی خواستار فضایی عمومی از آن خود شدند، رونق بیشتری گرفتند. روند مذاکره‌ی زنان با مقامات دولتی برای مطالبه‌ی فضا، قدرتمند شدن زنان را در پی داشت (Laux 2003). مراکز مادران تبدیل به جایگزین‌های مهمی برای فضاهای عمومی معمول و نهادهایی مثل کلیسا و مدرسه شدند. همان‌طور که جیکل^۲ (۲۰۰۳) می‌گوید مراکز مادران «مهمان‌خانه‌ی عمومی‌ای» مشابه «مهمان‌خانه‌ی محلی» در خانه‌های اسکان هستند.

عناصر جمعیت‌شناختی نقش مهمی در ظهور مراکز مادران، هم‌چون سایر فضاهای شهری جنسیتی دارد. اگرچه بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته نرخ پایینی در زاد و ولد دارند، این نرخ در آلمان و جمهوری چک بسیار پایین‌تر است. برای بیش از دو دهه، نرخ تولد در آلمان و جمهوری چک پایین‌تر از میزانی بود که برای جایگزین کردن جمعیت لازم است. پایین بودن نرخ تولد فرزند، هم باعث ارزشمند شدن آن شد و هم مسائل مربوط به خانواده‌ی هسته‌ای را به سوژه‌ی بحث‌های عمومی تبدیل کرد. مراکز مادران با طرح خانواده در مرکز اصلاحات سیاسی و اقتصادی، میان عرصه‌ی عمومی و خصوصی پل زدند. نرخ پایین باروری به دلیل پیامدهایش در رابطه با مهاجرت، به اولویت ملی تبدیل شد. کارگران مهاجر اگرچه می‌توانند کمبود نیروی کار ناشی از نرخ پایین تولد را جبران کنند ولی حقوق قانونی شهروندی به ندرت به مهاجران اعطاء می‌شود. امروزه اجتماعات بزرگی از مهاجران در شهرهای اصلی این دو کشور بر روی مسائلی هم‌چون ارائه‌ی خدمات و بهداشت عمومی تأکید می‌کنند، مسائلی که مهاجران در قرن ۱۹ در شهرهای آمریکا مطرح می‌کردند.

^۱ - community building: فعالیتهایی که در راستای ایجاد یا توسعه و تقویت اجتماع در میان گروهی از افراد در یک منطقه یا محله یا بین یک گروه هم‌علاقه صورت می‌گیرد.

^۲ - Jaeckel

این کنفرانس^۱ با محوریت برنامه‌ریزی شهری و جنسیت، مسائل مهمی را برای عرصه‌ی عمومی مطرح کرد. بحث من این بود که فضاهای شهری جنسیتی زمانی شکل می‌گیرند که وضعیت آنومیک منجر به ظهور نهادهای جدید شود. برخلاف تفکیک جنسیتی اجباری که دسترسی زنان به عرصه‌ی عمومی را کاهش می‌دهد، فضاهای جنسیتی اختیاری دسترسی زنان را افزایش می‌دهد.

هر فضای امنی که برای زنان در خارج از محیط خانه فرصت‌هایی را فراهم سازد، به سه طریق به جامعه‌ی مدنی کمک می‌کند. نخست، این فضاها هویتی فراتر از خانه‌داری به زنان می‌دهد که به خودی خود پتانسیل شکل‌گیری یک عرصه‌ی عمومی برابر را افزایش می‌دهد. دوم، این فضاها می‌تواند در خدمت طرح گفتگوهای عمومی درباره‌ی مسائل مهم باشد. مثلاً بگینج‌ها به بحث درباره‌ی نقش مناسب زنان در مذهب رسمی دامن زدند. خانه‌های اسکان به محلی برای بحث‌های داغ درباره‌ی حق رأی، حقوق کارگران و فساد شهری بدل شدند. مراکز مادران موجب شکل‌گیری تأملاتی درباره‌ی توازن مناسب بین ارزش‌های خانوادگی و بازار آزاد شد. گاهی اوقات فضاهای شهری جنسیتی از چهره‌های مردمی برجسته‌ای مثل مری اوینز یا جین آدامز حمایت گروهی می‌کرد. سوم، هنگامی که فضاهای جنسیتی اختیاری، استقلال اقتصادی را ارتقاء دهند، زنان کمتر به شوهران یا حمایت‌های دولتی تکیه می‌کنند.

همان‌گونه که مراکز مادران نشان داد سیاست عمومی می‌تواند با مهیا کردن مکانی برای رونق گرفتن فضاهای شهری جنسیتی به موفقیت آن‌ها کمک کند. مراکز مادران در ابتدا کاملاً مردمی و غیردولتی بودند اما کم‌کم برخی از آن‌ها مقامات محلی را برای تخصیص دادن فضا به این مراکز، به همان میزانی که سایر دفاتر شهری فضا اشغال کرده بودند، متقاعد کردند. وقتی رویه‌ی پذیرایی عمومی این مراکز بیشتر شد، مشروعیت بیشتری نیز کسب کردند.

آیا وجود فضاهای شهری جنسیتی لازم است؟ یکی از راه‌های پاسخ به این پرسش این است که پرسیم بدون این فضاها چه اتفاقی می‌افتد. اقتصاد شهری قرون وسطی بدون نیروی کار بگیناها در صنعت نساجی دچار اختلال می‌شد و هم‌چنین کیفیت زندگی برای فقرا و بیماران به شدت پایین می‌آمد. بدون بگیناهایی که به دختران جوان سواد می‌آموختند، احتمالاً نرخ بالای سواد در کشورهای سفلی جنوبی کاهش می‌یافت. شهرهای در حال صنعتی‌شدن قرن ۱۹ به مکانیسمی برای ادغام اجتماعی هزاران مهاجر نیازمند بود، چیزی که توسط خانه‌های اسکان تأمین شد. امروز مراکز مادران در کشورهای پساسوسیالیستی اداره‌ی کاریابی محسوب می‌شوند و هم‌چنین زمینه‌ای را برای رویه‌های دموکراتیکی که زنان به تنهایی کمتر قادر به کسب آن‌ها هستند، فراهم می‌کنند. هم‌چون بگینج‌ها و خانه‌های اسکان، مراکز مادران نیز زنان را برای نیروی کار و موقعیت‌های رهبری در یک اقتصاد سیاسی در حال گذار آماده می‌کنند.

عرصه‌ی عمومی در دوران‌های گذار در معرض خطر قرار می‌گیرد. از یک طرف هنجارهای سنتی که حاکم بر رفتار صحیح هستند به کناری گذاشته می‌شوند و از طرف دیگر هنجارهای جدید برای شکل‌گیری نیازمند زمان هستند. فرایندی طولانی از آزمون و خطا نیاز است تا نظم اجتماعی جدید جایگزین نظم پیشین شود. این دوران گذار آنومیک، چه یک قرن ادامه یابد و چه چندین دهه، زمینه‌ای را برای ظهور فضاهای جنسیتی مهیا می‌کند. این فضاها با هویت بخشیدن به زنان، ایجاد پتانسیل برای استقلال اقتصادی آن‌ها و رویت‌پذیر کردن سیاسی‌شان، به عرصه‌ی عمومی پویا کمک می‌کنند.

^۱ اشاره دارد به کنفرانسی که مقالات ارائه‌شده در آن در قالب کتابی که این مقاله بخشی از آن است منتشر شده است.

BOULDING, Elise. *The Underside of History: A View of Women Through Time*. Boulder CO: Westview, 1976. CENTERFOR THEAMERICANWOMANIN POLITICS. Eagleton Institute of Politics, Rutgers University, 13/03/2005. <<http://www.cawp.rutgers.edu/Facts/Officeholders/cawpfs.html>>.

GIDDENS, Anthony (ed). *Emile Durkheim: Selected Writings*. Cambridge: Cambridge University Press, 1972.

JAECKEL, Monika. «Mother Centers in the Czech Republic», pp. 40-62. In: PURUSHOHOTHAMAN, Sangeetha; JAECKEL, Monika (eds). *Engendering Governance and Development: Grassroots Women's Best Practices*. Bangalore: Books for Change, 2001.

JAECKEL, Monika. Personal Communication. 2003.

LAUX, Andrea. N.D. Andrea: The Story of the Mothers Centers, Germany. The Huairou Commission Newsletter, 12/09/2003. <<http://www.huairou.org/feature.htm>>.

LAZREG, Marnia (ed). *Making the Transition Work for Europe and Central Asia*. Washington DC: The World Bank, 2000.

LOFLAND, Lynn H. *The Public Realm: Exploring the City's Quintessential Social Territory*. New York: Aldine De Gruyter, 1998.

MARTINDALE, Don. *The Nature and Types of Sociological Theory*. Boston: Houghton Mifflin, 1960.

MCDONNELL, Ernest W. *The Beguines and Beghards in Medieval Culture*. New York: Octagon Books, 1969.

MILLER SOLOMON, Barbara. *In the Company of Educated Women: A History of Women and Higher Education in America*. New Haven: Yale University Press, 1985.

NEEL, C. «The Origins of the Beguines». *Signs: Journal of Women and Culture* 14 (1989), 321-341.

PURUSHOHOTHAMAN, Sangeetha; JAECKEL, Monika (eds). *Engendering Governance and Development: Grassroots Women's Best Practices*. Bangalore: Books for Change.

RYAN, Mary P. *Women in Public: Between Banners and Ballots, 1825-1880*. Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1990.

SIMONS, Walter. *Cities of Ladies: Beguine Communities in the Medieval Low Countries, 1200-1565*. Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 2001.

SPAIN, Daphne. «Public Housing and the Beguinage», pp.256-270. In: GARBER, Judith A.; TURNER, Robyne S. (eds). *Gender in Urban Research*. Thousand Oaks: Sage, 1995.

SPAIN, Daphne. *Gendered Spaces*. Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1992.

SPAIN, Daphne. *How Women Saved the City*. Minneapolis: University of Minnesota Press, 2001.

SPAIN, Daphne. *Make-believe Municipalities: A Settlement House Experiment in Promoting Citizenship*. 2003. Paper presented at the annual conference of the Society of American City and Regional Planning History. St. Louis MO. November.

suppl 5 (1980), 389-417.

UNITEDNATIONS. Social Indicators, Printed March 12, 2005.
<<http://unstats.un.org/unsd/demographic/products/socind/childbr.htm>>.

UNITEDNATIONS. The World's Women 1995: Trends and Statistics. New York: UNITEDNATIONS, 1995.

WEBER, Max. The City. Translated and edited by D. Martindale and G. Neuwirth. New York: Collier Books, 1958.

WOODS, Robert A.; KENNEDY, Albert J. (eds). Handbook of Settlements. New York: Russell Sage Foundation, 1911.

ZIMBALIST ROSALDO, Michelle. «The Use and Abuse of Anthropology: Reflections on Feminism and Cross Cultural Understanding». Signs: Journal of Women and Culture,